

اصطلاحات

اشاره

منبع اصلی مورد استفاده در این بخش کتاب راهنمای معرفت‌شناسی است که دو تن از اساتید معرفت‌شناسی، یعنی جانائان دنسی و ارنست سوسا آن را ویرایش کرده‌اند و ۱۳۷ تن از اساتید دانشگاه‌های مختلف جهان در نوشتن آن همکاری داشته‌اند. کتاب نخستین بار در سال ۱۹۹۲ توسط انتشارات بلکول منتشر و پس از آن بارها تجدید چاپ شده است. البته در نوشتن مقاله‌های این بخش علاوه بر کتاب گفته شده از سه منبع زیر نیز استفاده می‌شود:

- I. *A Dictionary of Philosophy*, edited by Thomas Mautner, Blackwell, 1996.
- II. *The Cambridge Dictionary of Philosophy*, General editor, Robert Audi, Cambridge University Press, U.S.A., 1995.
- III. *The Oxford Companion to Philosophy*. Edited by Ted Hondrich, Oxford University Press, 1995.

(Intuition)

شهود

واژه intuition که در زبان فارسی به «شهود» ترجمه می‌شود، از واژه intueri لاتین می‌آید که از نظر لغوی به معنای خیره نگریستن، دیدن و مشاهده کردن، نگریستن است. اما شهود در اصطلاح معرفت‌شناسی، به طور کلی، دست کم به سه معنا آمده است:

۱. بصیرت یا معرفت بی‌واسطه؛ و معرفت بی‌واسطه در مقابل بصیرت یا معرفتی قرار دارد که به شیوه استدلالی، از طریق تحلیل یا اثبات، به دست آمده باشد. دکارت و لاک و لایبنیتز و هیوم واژه شهود را به این معنا به کار برده‌اند؛ و ادموند هوسرل نیز، که

وظیفه پدیدارشناسی را، *شهود ذات* تلقی کرده است، واژه را به همین معنا به کار می‌برد. دکارت در مورد معرفت حاصل از تحلیل یا اثبات، واژه *قیاس* (deduction)، ولی لاک و هیوم واژه برهان (demonstration) را به کار می‌برند. البته واژه *شهود* گاهی همانند بعضی دیگر از اصطلاحات معرفت‌شناسی از حیث اطلاق‌های دوگانه‌اش بر عمل معرفتی و بر محتوای معرفتی ایهام دارد، به طوری که آن را در عین حال می‌توان هم بر شیوه‌ای اطلاق کرد که چیزی بر اساس آن شناخته می‌شود، و هم بر خود چیزی اطلاق کرد که به شیوه‌ای خاص شناخته می‌شود. به عبارت دیگر، اگر شیوه تحصیل بی‌واسطه معرفت در مد نظر باشد، در این صورت *شهود* هم بر محتوای معرفت مورد نظر اطلاق می‌شود هم بر چیزی که به طور بی‌واسطه شناخته می‌شود.

۲. معنای دوم اصطلاح *شهود* در معرفت‌شناسی عبارت است از ادراک مستقیم یک چیز. این دقیقاً همان معنای واژه «*شهود*» است که در ترجمه واژه آلمانی *Anschauung* در فلسفه کانت و دیگران می‌آید. کانت و کسانی که با او هم عقیده هستند می‌گویند که ما *شهودهای حسّی* داریم، اما هرگز *شهودهای غیر حسّی*، یعنی *شهودهای عقلانی*، و بنابراین معرفتی در باب واقعیت‌های فراتجربی (superempirical) نداریم. فیشته و شلینگ مخالف این عقیده کانت و پیروان او هستند. برتراند راسل آگاهی مستقیم از یک چیز را آشنایی (acquaintance) نامیده است.

۳. *شهود* در سومین معنای اصطلاحی‌اش در معرفت‌شناسی بر باوری اطلاق می‌شود «که ما به محض تأمل آن در خویشتن حاضر و آماده می‌یابیم» (برتراند راسل). بر اساس این معنای واژه، *شهودها* یعنی باورهای غیر استنتاجی (non - inferential beliefs). اما واژه *شهود* در این معنا گاهی فقط بر آن باورهای غیر استنتاجی اطلاق می‌شود که، هر چند مصون از خطا نباشند، در مقابل هرگونه تجدید نظر یا ابطال مقاوم هستند. این استعمال اخیر را، که از دهه ۱۹۴۰ آغاز شده است، امروزه اکثر فیلسوفان معاصر در سنت تحلیلی قبول دارند. در سنت تحلیلی همچنین توسل به *شهودها* به عنوان داده‌هایی که نظریه‌های فلسفی در نهایت باید نسبت به آنها سنجیده شوند امری متعارف است.

اما به طور کلی *الف* به پ معرفت *شهودی* دارد در صورتی که:

۱. *الف* بداند که پ،

۲. معرفت الف به پ بی واسطه باشد،

۳. معرفت الف به پ حاصل عملکرد هیچ یک از حواس پنجگانه نباشد (به طوری که

معرفت شخص نسبت به ماهیت تجربه خویش دیگر شهودی نیست).

بر اساس این توضیح نه معرفت با واسطه معرفت شهودی است نه معرفت حسی. اما بعضی از فیلسوفان، چنانکه در معنای ۲ در بالا دیدیم، معرفت حسی را معرفت شهودی دانسته‌اند، اگر کسی بخواهد چنین بداند، پس باید شرط ۳ در بالا را حذف کند.

فیلسوفان معمولاً معرفت از طریق بازنمایی (knowledge via representation) و معرفت از طریق استنتاج (knowledge via inference) را دو نمونه اصلی معرفت با واسطه (knowledge of mediated) می‌دانند. معرفت از طریق بازنمایی زمانی است که شیء معلوم آن چیزی نیست که عالم در ادعایش نسبت به شناختن معلوم به آن متوسل می‌شود. چنانکه اگر کسی جهان را صرفاً یک ساختار حسی پدیداری نداند و در عین حال به پدیدارهای حسی به عنوان اساسی برای معرفتش نسبت به جهان متوسل شود، در حقیقت در شناختن جهان به چیزی متوسل شده است که خود جهان نیست بلکه بازنمایی از جهان است؛ یا اگر کسی به کلمات به عنوان منشأ معرفت به جهان متوسل شود، و به طور مثال بگوید که این قضیه به سبب معانی کلماتی که آن را بیان می‌کنند صادق است، در واقع در شناختن جهان به چیزی غیر از خود جهان متوسل شده است.

اسلوب‌های دیگری برای بیان تفاوت شناخت شهودی با شناخت غیر شهودی وجود دارد. به طور مثال، از این دو نوع شناخت گاهی به ترتیب به شناخت به طور مستقیم و شناخت به طور غیر مستقیم، یا شناخت به سبب حضور معلوم و شناخت در غیاب معلوم تعبیر کرده‌اند. گاهی می‌گویند متعلق معرفت ما به طور شهودی داده شده است، و مقصودشان از این تعبیر این است که می‌توانیم درباره این متعلق، چیزهایی را بی‌واسطه بشناسیم. اتفاقاً ادعای شناسایی چیزی که به طور شهودی داده شده است توجیه خوبی نیز می‌تواند داشته باشد زیرا چه مبنایی برای شناختن چیزی ممکن است بهتر از این باشد که خود متعلق شناسایی چنانکه هست به طور شهودی به ما داده شده باشد؟

شهودگرایی

(Intuitionism)

این اصطلاح را جان استیوارت میل (۱۸۷۳ - ۱۸۰۶) برای نشان دادن ویژگی‌های فلسفه غیر تجربی ویلیام همیلتون (۱۸۵۶ - ۱۷۸۸)، فیلسوف اسکاتلندی، و ویلیام هیول (۱۸۶۶ - ۱۷۹۴) و دیگران به کار برده است. میل نظریه‌های آنها در باب منطق و علم و اخلاق را نه تنها خطا نامید بلکه همچنین آنها را مانع پیشرفت علمی و اخلاقی دانست. روشن است که شهودگرایی در این معنا اصطلاحی منفی است و با تحقیر و سرزنش توأم است.

اما این اصطلاح معانی و کاربردهای دیگری در زمینه منطق و اخلاق و ریاضیات دارد که در آنها البته عاری از سرزنش و تحقیر است.

شهودگرایی اخلاقی

(Ethical intuitionism)

شهودگرایی اخلاقی به دو معنی مطرح است:

۱. به معنای نظریه‌ای در باب معرفت اخلاقی که بر طبق آن ما معرفت بی‌واسطه‌ای در خصوص درستی یا نادرستی پاره‌ای از اعمال داریم. به تعبیر دیگر، اصول اساسی مربوط به درستی یا نادرستی این اعمال به دلیل بدهت‌شان معتبر است؛ یعنی، این اصول نه تنها اصول اساسی یک نظام قیاسی در حوزه اخلاق هستند بلکه صدق آنها را با اندک تأملی می‌توان به طور بی‌واسطه دریافت. هارولد آرتور پریچارد (۱۹۴۷ - ۱۸۷۱، H. A. Prichard) و ویلیام دیوید راس (۱۹۷۱ - ۱۸۷۷، W. D. Ross) و ای. سی. اوینگ (A. C. Ewing) حامیان انگلیسی این دیدگاه در سده بیستم هستند. نگرش این متفکران را گاهی برای تفکیک از شهودگرایی مورد نظر میل نو شهودگرایی می‌نامند. این نگرش اکنون به سبب موج شک‌گرایی سده بیستم در باب کل بدیهیات به شدت تضعیف شده است.

۲. به معنای نظریه‌ای در باب معرفت اخلاقی که بر طبق آن ما از خوبی ذاتی پاره‌ای از اشیا یا وضعیت‌های امور آگاهی بی‌واسطه داریم. شهودگرایی اخلاقی در این معنا را جرج ادوارد مور (۱۹۵۸ - ۱۸۷۳، George Edward Moore) در ۱۹۰۳ در کتابش *اصول اخلاق* (Principia Ethica) مطرح و از آن دفاع کرد. گاهی این اصطلاح برکل آموزه مور

در باب خوبی ذاتی نیز اطلاق می‌شود، اما کاربرد دقیق آن باید به معنای مذکور در بالا محدود گردد.

شهودگرایی ریاضی

(Mathematical Intuitionism)

شهودگرایی ریاضی نظریه‌ای است در باب معرفت ریاضی، که می‌خواهد ریاضیات را بر طبق ایده‌آلیسم معرفت‌شناختی و مابعدالطبیعه کانتی بازسازی کند. این نظریه، که ال. ای. جی. براور (L. E. J. Brouwer، ۱۸۸۱ - ۱۹۶۶)، ریاضیدان و فیلسوف آلمانی، آن را مطرح کرده است، در حقیقت در مخالفت با نظریه‌های جرج کانتور (G. Cantor، ۱۸۴۵ - ۱۹۱۸)، دیوید هیلبرت (O. Hilbert، ۱۸۴۵ - ۱۹۱۸) و گوتلوب فرگه (G. Frege، ۱۷۹۰ - ۱۸۷۹) و برتراند راسل ارائه شده است.

براور معتقد است که حقایق تجربه نشده وجود ندارد و اشیای ریاضی از آن گونه کنش‌های آگاهی مقدم بر تجربه ناشی می‌شوند که اعیان تجربی را پدید می‌آورد. او، بر خلاف عقیده کانت، پیشینی بودن مکان را رد می‌کند و ریاضیات را صرفاً به مفهوم تهذیب شده شهود زمان مبتنی می‌سازد.

به عقیده براور ساده‌ترین کنش ریاضی عبارت است از تمیز دادن دو اصل متفاوت از یکدیگر در جریان یافتن آگاهی. ما از طریق تکرار و به هم پیوستن این گونه کنش‌ها هر یک از اعداد طبیعی، و عملیات حسابی استاندارد، و به این ترتیب اعداد عقلانی را به همراه عملیات آنها پدید می‌آوریم. اعداد طبیعی نخستین اشیای معرفت ریاضی هستند؛ این اعداد مفاهیمی هستند که از تجربه بی‌واسطه (یعنی، شهود) سیلان زمان ناشی می‌شوند. براور عقیده داشت که ریاضی‌دانان و منطق‌دانان در باب پذیرفتن حوزه‌های نامتناهی بیش از اندازه سهل‌انگاری از خود نشان می‌دهند؛ بنابراین براهین مشتمل بر حوزه‌های نامتناهی را رد می‌کرد. فرآیندهای ساده پیدایش اعداد طبیعی و عملیات مربوط به آنها نمی‌توانند رشته‌های نامتناهی اعداد عقلانی را، که برای پیدایش پیوستار ضرورت دارند، پدید بیاورند. بعضی از مهم‌ترین شهودگرایان رشته‌های نامتناهی‌ای را می‌پذیرند که عناصرشان توسط قواعد توصیف‌پذیر معین می‌شود. با وجود این، مجموعه همه این گونه رشته‌ها شمارش پذیراند و بنابراین نمی‌توانند پیوستار (یعنی مجموعه شمارش ناپذیر اعداد حقیقی، یا نقاط روی خط) را پدید آورند. نخستین کوشش براور

برای از میان برداشتن این دشواری - از راه به عنوان اصل موضوع پذیرفتن شهود واحد مربوط به پیوستار همواره پیش رونده - یادآور تصور ارسطو از پیوستار به عنوان کل پویای مرکب از اجزای جدایی‌ناپذیر است. اما این رویکرد او با چهارچوب نظریه‌ای که او در باب مجموعه‌ها پذیرفته است ناسازگار بود و به همین سبب او در ۱۹۱۸ آن را کنار گذاشت و مفهوم رشته متناهی اختیاری را به جای آن مطرح کرد، رشته‌ای اختیاری از اعداد عقلانی نیز حاصل «قاعده» است، اما این قاعده ممکن است فرصتی برای آزادی در انتخاب عناصر متوالی فراهم کند. به طور مثال، چنین رشته‌ای ممکن است مستلزم این باشد که انتخاب $n+1$ ام یک عدد عقلانی‌ای باشد که در درون $\frac{1}{n}$ از n امین انتخاب قرار دارد. مجموعه‌ای از اعداد حقیقی که با این گونه رشته‌های تقریباً معین پدید بیاید به گونه‌ای اثبات‌پذیر غیر قابل شمارش است. برآور به پیروی از باورهای معرفت‌شناختی‌اش فقط آن دسته از خصوصیات رشته اختیاری را پذیرفت که توسط قاعده آن و تعداد معینی انتخاب‌های واقعی معین می‌شوند. برآور این محدودیت را در روایت خویش از نظریه مجموعه گنجانده و به این ترتیب به نتایجی دست یافت که با ریاضیات کلاسیک در تعارض بود. از جمله نتایج معروف او این بود که او هر تابعی که به طور کامل در فاصله اعداد حقیقی تعریف شود به طور یکنواخت پیوسته است. (یعنی منحنی تابع فاقد شکاف است). جالب این است که یکی از نتایج این قضیه این است که مجموعه‌ای از اعداد حقیقی نمی‌تواند به زیر مجموعه‌هایی تقسیم شود که متقابلاً مانع‌الجمع‌اند؛ و این نتیجه دوباره تصور ارسطو از پیوستار را مطرح می‌کند.

منطق شهودی

(intuitionistic logic)

نظامی از منطق است که با حذف بخشی از منطق گزاره‌ای کلاسیک به دست می‌آید. در این منطق مخصوصاً قضایای $PV - P$ (قانون طرد شق ثالث) و $P \supset P \sim \sim P$ (یعنی نصف قانون سلب مضاعف) وجود ندارد. نتیجه این محدودیت عبارت است از این که برهان‌هایی که برهان خلف (reductio ad absurdum) را با سلب مضاعف ترکیب کنند پذیرفته نیستند و همچنین آن دسته از قضایای ریاضی را که نتوان با حدود اوساط دیگر

اثبات کرد باید کنار گذاشت. یعنی دو صورت: $\frac{A \sim B}{C} \quad \frac{A \supset B}{\sim C}$ با هم استنتاج $\sim B$

از A را توجیه می‌کنند اما استنتاج B از A را نه.

وجه تسمیه منطق شهودی به این نام این است که این منطق به گونه‌ای طراحی شده است که فقط آن دسته از اصول منطقی را بپذیرد که شهودگرایی بر آنها به عنوان نظریه معرفت ریاضی صحه گذاشته است.

نخستین نظام صوری منطق شهودی را آرن هیتینگ (Arend Heyting) در ۱۹۳۰ ابداع کرد. در صورت‌بندی او، عطف (&) و فصل (V) و استلزام (\supset) و سلب (\sim)، همه اولیه (Primitive) اند. نظام او ۱۱ اصل، و دو قاعده استنتاج دارد: جانشین‌سازی یکنواخت متغیرها و قاعده وضع مقدم برای استلزام.